

محمد حسین « بهروز »

قضا و قدر در ادبیات فارسی

— ۳ —

سید محمد طالب آملی

مولانا سید محمد طالب آملی (۱) از شعرای بزرگ قرن یازدهم هجری میباشد که در حدود سال ۹۹۶ در آمل مازندران یا بعرضه وجود گذاشت (۲) وی تحصیلات علوم مروج عصر را نزد اساتذۀ زمان خویش در مازندران و کاشان (۳) فرا گرفته و نظر بادعائی خودش (۴) در هندسه و منطق و هیات و حکمت و عرفان و خط و شعر قدرتی بهم رسانید. پایه شاعریش را کلیات آثار وی بهترین شاهد و مهارتش

(۱) در ص ۵۹۵ فهرست آصفیه دکن میرزا طالب آملی و در ص ۹۴ مرآة العلوم مولانا محمد طالب آملی قید کرده اند.
(۲) آقای حسین سادات ناصری که راجع به طالب آملی تحقیقات قابل اعتنایی کرده این تاریخ را از خلال قراین و استنتاجهای متعدد تعیین کرده است (مراجعه شود به حواشی ص ۸۱۷ تا ص ۸۷۳ جلد دوم آتشکده آذر طبع تهران)
(۳) آقای ناصری در ص ۸۷۲ آتشکده آذر مینگارد: «قریحه شاعری طالب در کاشان نشو و نما یافت».

(۴) این ابیات فخریه طالب است که درباره خویش سروده:
با بردومین پایه اوج عشرا تم و اینک عدد فتم از آلفزیاد است
بر هندسه و منطق و بر هیات و حکمت دستی است مرا کش ید بیض از عباد است
وین جمله جوطی شدن مکین علم حقیقت کاستاد علوم است برین جمله مزاد است
تیر حکمی چون بکمان آورم اول بر طبع فلاتون الهیم گشاد است
پاهیا تیانم چه کشاکش که بجیم اقلیدس شان عامی نشنیده سواد است
درسلسله وصف خط آن بس که ز کلکم هر نقط سویدای دل اهل مراد است
پوشم سلب شعر چودانم که تودانی کین پایه مرانامن این سبع شداد است
درین موضوع یادداشت منشی فیروز را نیز نمیتوان نادیده انگاشت (مراجعه شود به صفحه ۱۱۹ و ۱۲۰ جلد سوم شعر العجم، طبع کابل).

را در خط (۱) تصدیق تذکره نگاران و معاصرینش بزرگترین برهان - ولی در قسمت مهارتش در سایر علوم بایست گفته خودش را مدرك قرار داد . طالب مرد صاحب استعداد و قریحه بوده در اندك مدت زندگانی آثار بس بزرگ ادبی بمیان آورده است . وی حتی در سنین پانزده شانزده سالگی بشعر گفتن پرداخته و به کم فرصت موفق برآمده است . اگر تاریخ تولدش را ۹۹۶ قبول کنیم ، این رباعی را بعمر پانزده سالگی باید ساخته باشد :

شاداب شوای دهر که شد مهر کمال از جلوه حسن یوسفی مالمال (۲)
و ز بهر احاطه قضایل گردید تاریخ تولدش « محیط الاقصال »

(۱۰۱۱ هجری)

اگر چه طالب در آغاز کار یکی دوتن از امرای ایران را یافته و مدح ایشان گفته است ولی از آنجا که آوازه فضل پروری و قدر دانی سلاطین و امرای هند در ادبیات سراسر محیط های فارسی زبان را احتوا کرده بود و اکثر شعرای افغانستان ، ایران و ماوراءالنهر در آن زمان بطرف هند توجه داشتند و کسانی که هم بدان محیط رسیدند بیشتر شان هم به گرفتن صله های بزرگ و رتبه ملك الشعرائی افتخار یافته اند . طالب نیز که این جامه زیبا را بر قامت استعداد خود مناسب و لایق میدانست یقین داشت که قیمت کلام عالی و مضامین بکرش از نظر جوهر شناسان محیط هند پوشیده نمی ماند . لذا کمر همت محکم بست تا خود را بدر بار امرای و سلاطین هندی مخصوصاً سلطان معاصرش جهانگیر برساند . بناء در ابتدا از مازندران به کاشان آمد و در آنجا زنی خواست از باشندگان آن محیط ، پس از چندی دوباره به آمل نزد میر ابوالقاسم (۳) حاکم مازندران و بعد آپیش خواجه محمد شفیع حاکم آستان خراسان و بالاخره نزد حاکم مرو بکتش (۴) و پسرش ملکش رفت . با آنکه از همه اینها قدر واحترام

(۱) در عرفات العاشقین آمده است که : « با آنکه هنوز در عنوان شهاب بود و بر صفحه عذار خطی نداشت ، رقم خط و نظم دلپذیرش چون زلف دلبران صید قلوب عارفان میکرد ، الحق خوش مینویسد » در ریاض الشعراء ذکر است که : « طالب از مستعدان روزگار بوده خطوط را خوب مینوشته » و در نشتر عشق درج است که : « به بیشتر علوم و فنون آراسته بود اکثر خطوط را زیبا مینوشت » صاحب خلاصه الافکار مینگارد که : « خطوط را خوش مینوشته و در فن مصاحبت مهارت میداشته » . از آنجا که تذکره های فوق الذکر راساً بدسترس نگارنده نبود لذا این تذکرات را از نوشته های آقای حسن سادات ناصری که همه این آثار را ملاحظه کرده اند در حاشیه ص ۸۷۱ جلد دوم آتشکده آذر درج کردیم .

(۲) این رباعی در تاریخ تولد اسمعیل میرزا سروده شده است .
(۳) میر ابوالقاسم و میرزای عالمیان خواجه محمد شفیع هر دو در سال ۱۰۱۵ از حکومت بر طرف گردیدند گویا طالب قبل ازین سال نزد آنها بوده است .
(۴) به تذکر حاشیه میخانه عبدالنبی فخرالزمانی که آقای احمد گلچین معانی نوشته است بکتش خان از اویماق داملو است که در خراسان و کیل مرشد قلیخان بوده در سال ۱۰۰۶ حاکم ماروق چاق گردید و در سال ۱۰۱۷ بمرگ طبیعی در گذشت .

دید ولی ذوق سفر هندش در سیر بود و مقام خود را و الاثر و درنگ در ایران را سیه بختی (۱) میدانست ، لذا مثنوی عذریه بی درموضوع مراجعت به مولد و موطن و دیدار اقارب نوشته به بکتش خان دند و باین بهانه راه سفر هند در پیش گرفت و رهسپار آندیا رگریدید . بدو در محیط هند نیز سرگردانی هایی مواجه شد تا اینکه نزد غازی بیگ (۲) ترخان بن جانی ترخان و قاری در قندهار اعزاز و اکرام یافت و قصاید شرایی در مدح وی سرود هنرز ایامی بفرانت سپری نکرده بود که ممدوحش در گذشت (۱۰۲۱ هجری) و طالب مجبوراً بطرف آگره حرکت

(۱) طالب قبل از حرکت بطرف هند این رباعی را ساخته بسفر پرداخت :

طالب گل این چمن به بستان بگذار بگذار که میسوی پریشان بگذار
هند و نبرد تحفه کسی جانب هند بخت سیه خویش بایران بگذار

ص ۸۷۴ جلد دوم آتشکده ص ۵۴۷ تذکره میخانه طبع ایران .

(۲) راجع به غازی بیگ خان و قاری میر علی شیر قانع تئوری در مقالات الشعرای خویش طبع کراچی سال ۱۹۵۷ معلوماتی دارد که مختصری از آنرا درج میکنم ص ۸۲۸ تا ۸۳۷ (وقاری تخلص میرزا غازی ولد میرزا جانی ترخانی . امیری از جمند کریم النفس . . . طالب آملی و ملا مرشد بروجردی اول بخدمت او بسر میبردند . . . و ملا اسد قصه خوان و میر نعمت الله واصلی از ندیماناش بودند در نظم اشعار دستاوی داشتند . . . دیوان او پنجمزار بیت زیاده است) همچنین جهانگیر نیز در نزهت خویش در صفحات ۶۲ ، ۶۳ ، ۷۲ ، ۱۰۹ طبع علیگربه تصحیح سید احمد سال ۱۸۶۴ م معلوماتی نگاشته که ذیلا درج میگردد ص ۶۲ (میرزا غازی که در سرداری لشکر قندهار مصدر خدمات بشنیده گشته بود ملازمت نمود عنایت بسیار باو فرودم) ص ۶۳ (روز پنجشنبه دهم ماه میرزا غازی را به منصب پنجمزاری ذات او و سوار سلو قرار ساخته باکل ولایت تهته بجاگیر او مقرر بود پاره از صوبه ملتان نیز بجاگیر او مقرر گشت و حکومت قندهار و محافظت آن ملک که سرحد هند و ستان است بعهده گردانی و حسن سلوک او مقرر گردید . . . و خلعت و شمشیر مرصع عنایت کرده رخصت دادم . میرزا غازی فی الجمله کمالی داشت شعر هم خوب میگفت و قاری تخلص میکرد این بیت از اوست :

گریه ام گر سبب خنده او شد چه عجب ابر هر چند که گرید گلشن خندد .

ص ۷۲ (در چاردهم ماه مذکور حکم کردیم که میرزا غازی متوجه قندهار شود . . .) ص ۹۰۱ در بیست و پنجم همین ماه که اردی بهشت باشد خبر فوت میرزا غازی خان رسید . میرزای مشارالیه از حاکم زاده های تهته از ذات سرخانیاست خبر رسید که امرای سرحد خراسان بر سر قندهار آمده اند بالضرورت فوجی بسرداری میرزا غازی . . . بکمک قندهار تعیین شدند این فوج چون بحوالی قندهار میرسند لشکر خراسان . . . معاونت نمود میرزا غازی بقندهار در آمد . . . سردار خان باندک مدتی که در قندهار بود وفات یافت باز آن ولایت محتاج بسردار صاحب وجود می گشت ، درین مرتبه قندهار را اضافه تهته نموده بمیرزا غازی مرحمت نمودم میرزا غازی در ۱۲ شهر شوال ۱۰۱۵ داخل قندهار شد و در ۱۰۲۱ بواسطه غلامش عبداللطیف خفه و یابه روایتی بزهر کشته شد .

کرد درین مرتبه تصادف ویرا درعوض اینککه بدربار جهانگیر رهنمون شود تا به هدف خویش نزدیک شده باشد به چین خلیج خان معرفی ساخت و بساوی به بندرسورتش (۱) برسد. همچنین پس ازچندی به قاسم دیانت خان (۲) و عبدالله خان (۳) صوبه دارگجرات معرفت حاصل کرد تا بالاخره بکمک دیانت خان بدربار جهانگیر باریافت. مگر از آنجا که هنوز هم بختش نارسایی داشت تیرش به هدف نیامده وسیله‌ی که میخواست به آن، پادشاه زافرینفته نطق و کلام خودسازد نتیجه بازگونه میدهد و از دربار رانده میشود و آن اینکه طالب برای بهتر جواب دادن و بجرات حرف زدن نشئه مفرح کرده به دربار رفت چون این مفرح آلوده به بنگ بود حواس او را اخلال کرده زبانش از گفتار بازمی ماند و اصلا جوابی به پادشاه داده نمیتواند و موجب سرافکندگی (۴) خویش و خجالت دیانت خان میگردد.

ولی باین هم طالب از دنبال کردن آرزو دست نکشیده این مرتبه بسراغ اعتمادالدوله وزیر اعظم رفت و چندی بمهرداری وی مشغول شد، ولی ازین کار هم استعفی داده در قطعه‌ی عذریه (۵) نوشت که من شاعرم نه ماهر اینچنین کارها این

(۱) راجع به بندرسورت درص ۳۴ معجم الامکنه طبع حیدرآباد دکن چنین ذکر رفته است: (صورت مدینه مسوره من الهند فی ولایة بمبئی وهی واقعة علی ضفة نهر تاپتی . . . عن مصب نهر تاپتی فی خلیج کمبای وهذا المدینه من اقدم مدن الهند ورد ذکرها فی کتاب الوثنیین المقدس رمائن واطلق علیها المسلمون اثناء ولایتهم للهند اسم باب مکه لوفرة ما یجتمع الیه من الحجاج یرکبون منها البحر الی مکه ونمت نمواعظیما فی زمان حکومتهم اما الان فهم فی انحطاط وبنها قلعة قدیمة بناهاخواجه صقرالرومی بامر بهادرشاه الکجراتی).

(۲) محمد حسین دیانت خان از دشت بیاض بوده در زمان جهانگیر به هند آمده است و در زمان شاه جهان به واقعه نویسی دکن و بعداً به قلعه داری احمد نگر مقرر گردیده است و در سال ۱۰۴۰ در احمد نگر وفات یافته (ص ۵۴۹ تذکره میخانه همچنین ص ۳۰۰ خزانه عامره و ج ۲ ص ۸ مآثر الامراء).

(۳) فیروز جنگ عبدالله خان زخمی از اولادخواجه عبدالله احرار است، در زمان جلال الدین اکبر به هند رفته در عهد جهانگیر خدماتی کرده است. در زمان شاه جهان صوبه دار بهار گردید و بعداً صوبه دار الله آباد شد. و در سال ۱۰۵۴ وفات یافت. (ص ۵۴۹ میخانه).

(۴) طالب پس از اینکه از تأثیر نشئه رهایی یافت و وخامت موضوع رادک کرد که چطور وسیله سرافکندگی دیانت خان رادر دربار فراهم کرده است، قطعه عذریه‌ی نوشته به دیانت خان فرستاد که این دوبیت از آنجاست:

مفرحی زده بودم بقصد گفتن شعر
عروج نشئه او کرد، هرچه کرد بمن
ببزم پادشهم زان زبان نمیگردید
که گشته بود مرا خشک زان زبان و دهن

(ص ۵۵۱ میخانه)

(۵) از قطعه عذریه این چند بیت درج شد:

نیم زاهل دیوان بدفتر چه کارم
مرا شاعری زبید و میگساری
بمن خدمت مدح فرمودن اولی
که بس عاشقم بر جواهر نثاری
ز شاعر سخن سنجی آیدنه خدمت
که بلبل نوازن بود، نی شکاری

موضوع موجب شد که طالب دوباره بواسطه معرفی اعتمادالدوله بدربار جهانگیر راه یابد و قدرت کلام خود را به شاه و درباریان بنمایاند جهانگیر که خود نیز شعر فهم و سخن شناس بود بالاخره در سال ۱۰۲۸ (۱) طالب را که بمنظور ملك الشعرايي رنجها دیده و سرگردانی ها کشیده بود برتبه ملك الشعرايي افتخار بخشید. طالب پس از این مدت با عزازوا کرام در دربار جهانگیر بسر برد و در سفر و حضر باشاه همراهی داشت و قصاید غرا در مدح وی پرداخت تا اینکه در سال ۱۰۳۵ یا ۱۰۳۶ در سنین جوانی چشم از جهان پوشید (۲). گویند در اواخر عمر روزگاری خاموش ماند و مدتها لب به شعر گفتن نکشود، چنانچه این ابیات خودش نیز شاهد این مدعا بوده میتواند:

بصد زبان بخموشی چو شانه ساخته ام / دماغ وقت ندارم بهانه ساخته ام
 ما را زبان شکوه زبیداد چرخ نیست / ازما خطی بمهر خموشی گرفته اند (۳)
 درین جایک موضوع را ناگفته نباید گذاشت که بعضی از تذکره نویسان گذشته و متتبعین معاصر در مورد هجویه طالب را نموده اند به اشتباهاتی برخورد کرده اند. بدین معنی که تذکره نگاران هجویه ایراکه ملامحمد امین مستغنی برای ابوطالب کلیم سروده است بنام قطعه شیدا در هجو طالب آملی قید کرده اند و بعضی از محققین معاصر موضوع اینکه شیدای فتحپوری (متوفی ۱۰۸۰) طالب آملی راهجو کرده است دور از حقیقت پنداشته مساله را تردید مینمایند، وای همچنان که قطعه هجویه هذا:

شعب و روز مـخـدومـنا طالبـها / بی جیفه دنیوی در تگست
 مگر قول پیغمبرش یاد نیست / که دنیا ست مردار و طالب سگست
 که در جنگ قلمی مخطوط قرن یازدهم هجری کتابخانه نگارنده در ص ۱۰۶ اثر ملامحمد امین مستغنی در هجو اکلیم همدانی قید شده است و هم حقیقتاً در هجو ابوطالب کلیم بوده در هجای سید محمد طالب آملی بهمین ترتیب قطعه نامکمل ذیل که از همین

• منت بنده داغدار قدیم / بخادم کنون مهر خود میسپاری
 جو مهر تو دارم چه حاجت به مهرم / مرا مهر داری به از مهر داری
 (۱) جهانگیر در مورد ملك الشعرايي طالب در ترك خویش در ص ۲۸۶ طبع علیگر سال ۱۸۶۴ عیسوی به تصحیح سید احمد چنین مینویسد:
 درین تاریخ طالب آملی بخطاب ملك الشعرا خلعت امتیاز پوشیده اصل او از آمل است یکجندی با اعتمادالدوله میبود چون رتبه سخنش از همگان در گذشت در سلك شعراي پای تخت منتظم گشت این چند بیت از اوست . . . پنج بیت از اشعار او را درج میکند.

(۲) دسته بی از تذکره نگاران تاریخ وفات طالب را ۱۰۳۶ قلمداد کرده اند و هم برخی ۱۰۳۵ گفته اند ولی چون ملا شیدا رباعی ایکه در تاریخ وفات وی سروده در صورتیکه کلمه - این - در مصرع تاریخ بالف گرفته شود ۱۰۳۵ مبداند.

لذا این تاریخ به حقیقت مقرون ترمی نماید، رباعی اینست:

داد ای فلک از مردن طالب هنان داد / امروز بنای نظم از پای فتاه
 تاریخ وفاتش ز خرد جستم، گفت: / (حشرش بعلی ابن ابی طالب باد)

جنگ قلمی رونوشت گردیده ، هجویه ایست که ملاشیداد در باره طالب آملی سروده و واضعاً از طالب نام برده است و هم از کم سنی وی تذکر داده و طالب را جوان و سخن را پیر نگاشته است که ماحبت رفع اشتباه کلیت قطعه را درج مینماییم (۱)

قطعه شیدا در هجو طالب آملی

طالبای سخنور آمل	خامه دار تو بر فلک تیر است
مار شوریده ام چه میگوئی ؟	هان چه رایست و همین چه تدبیر است
نکته بی سر کتم اگرچه ترا	- حرف انصاف بس گلو گیر است
حسن نظمت ز استعاره بوج	حرف انصاف بس گلو گیر است
سخن نو ، صورت بیجان	خانه پر نگار تصویر است
خامه ات بسکه حرف وارونست	نیش گزدم بکاه تحریر است
حرف طفلانه گر زنی چه عجب	تو جوان مشربی سخن پیر است
لنگ لنگان همی رود قلمت	گوئیا پای اسپ جو گیر است
همچو سیماب خام معنی تو	پیش تو پخته تر ز اکسیر است
در خیال تو شد پریشانی	بر سخن ترکتاز شبگیر است
شعر میخوانی و بگوش خرد	سخن خراب و حرف تعبیر است
جسته معنی برون زلفظ تو گر	حرف خوفش ز بندو زنجیر است
راست رو راست کجروی تا چند	نه سخن کم ز کار تعمیر است
که چو معمار کج نهد خشتی	در بنایش هزار تقصیر است
برده بی بسکه معنی استاد	در حسابت هزار توفیر است
زخمه گاهی شدست دیوانت	لفظ برناو معنیش پیر است
بر سخندان زبانش فرضست	دام گاهی زبهر تزویر است
وان دگر تازه های رنگینت	لوحش الله بلند تقریر است
ای طغانشاه فرق کیم نژاد	که برونت زیاد تخمیر است
گرچه من نیز حشو میگویم	نی بدین گونه هرزه تفسیر است
در سخن حشو اگر مرا بودی	الله الله چه جای تقریر است
کسی بماندی قبای من بی حشو	حشو چون در قبای نگزیر است

میتواند که برنجی رسد نه انصافست
خام معنی نه پخته تدبیر است

از اشعار هجویه شیدا درین جنگ همین مقدار باقیمانده است که با درج و تذکر این موضوع نکات آتی که قرنهای اشتباهی و مغلوپ مانده و اکثر متتبعین را از جاده صواب بیراه کرده بود روشن میگردد :

۱ - قطعه ای که در هجو ابو طالب کلیم سروده شده است اثر ملاشیداد فتحپوری

۱ - از ص ۲۲۹ جنگ قلمی که در قرن یازده نزدیک بزمان زندگی شیدا نوشته شده است نقل گردید ، چه کتابت رباعیات مولینا سخانی و بعضی اشعار دیگر بخط و کتابت دیگری که از خط متن اصلی کتاب بعدتر تحریر گردیده و در اخیر کتاب ضم شده است در جمادی الثانی ۱۰۹۰ و سال ۹۵ - حذف صورت گرفته است .

نمیباشد بلکه تراویده فکر ملامحمد امین مستغنی است .
 ۲ - قطعه فوق در هجر طالب آملی نبوده بلکه در هجری ابوطالب کلیم همدانی است .

۳ - شیدا طالب آملی را در قطعه مفصل دیگری که فوقاً درج گردید بصراحت باقید نام و مشخصات هجو کرده است .
 طرب اگرچه در خورد سالی بشعر گفتن پرداخته است و هم در جوانی وفات یافته با اینهم قدرت شعر گویی قوی داشته استعدادش در نظم کلام خیبی عالی بوده است و اشعار متین و آبدار بامضامین بکرو بدیع زیاد دارد . در انواع اصناف شعر طبع آزمایی کرده و آثار قابل اعتنایی که در حدود بیست هزار بیت میرسد در غزل ، قصیده ، قطعه ، رباعی ، مثنوی ، ترجیع و ترکیب بمیدان آورده است که در دو اوین و کلیات وی کم و بیش بصورت مختلف جمع آوری و تدوین گردیده و نسخه های متعدد آن در کتابخانه های افغانستان - هند ، ایران ، - انگلستان و غیره موجود است (۱)

همچنان که طالب قدرت داشته است در یک شب هشتاد و چار بیت قصیده در مدح چین قلیچ خان حاکم لاهور نظم کند (۲) برای پیدا کردن مضمون بدیع و بکر نیز مدتها فکر میکرده است تا مصرعی بهم میرسانیده ، چنانچه مشهور است که برای پیدا کردن یک مصرع این بیت :

ز غارت چمن بر بهار منتهاست که گل بدست تو از شاخ تازه تر ماند
 شش ماه فکر کرده و انصافاً مضمونی ابتکار نموده که لاجواب و کم نظیر است .
 تا جائیکه آثار و تذکرها ملاحظه شد راجع به مثنوی قضا و قدر طالب کمتر ابراز نظر شده و در مورد این مثنوی معلومات مکملی در دست نیست ، حتی در شرح و معرفی هیچ یک از دو اوین و کلیات خطی طالب مربوط کتابخانه های مختلف نیز از آن تذکری نرفته است . تنها موقعیکه داکتر ریو در فهرست خود مجموعه هایی را معرفی میکند از قضا و قدر طالب محض نام میبرد و پس .

همچنین نسخه های این اثر زیاد نبوده کمتر بدسترس است ولی طوریکه طالب در غزل ، قصیده ، رباعی ، ترکیب ، ترجیع ، قطعه ، و غیره دنباله پیدا کردن مضامین مخیل ، عالی و نو و ابتکاری را رها نکرده است و همواره کوشیده مضامین بدیع خود را در قالب الفاظ زیبا و خالی از همه گونه تعقیدات و مبهمات بیان کند ، درین مثنوی نیز شیوه همیشه خود را فرو گذاشت نکرده در حدائق ترکیبهای ابداعی و مضامین مخیل و ابتکار گفته های نغز داد سخنوری میدهد و باین وسیله در دل انگیزی و جذابیت اثر خود می افزاید و حقیقتاً مضامینی دست

(۱) راجع به دیوان - کلیات و آثار طالب به فهرست نسخه های خطی دانشکده ادبیات تهران ص ۶۴ و ۶۵ ص ۲۳۴ فهرست ریو - ص ۹۴ مرآة العلوم ص ۵۹۵ و ۵۹۶ فهرست کتابخانه آصفیه دکن .
 ص ۶۲۸ فهرست کتابخانه سپهسالار - کتابخانه شورای ملی ایران - و فهرست کتابخانه مجلس مراجعه شود
 (۲) ص ۴۵ تذکره سرو آزاد ، طبع هند .

نخورده بمیدان می آورد که دیگرانرا غالباً در بستن آنها کمتر موفقیت دست داده است .

طالب داستان این مثنوی را طوری فکر کرده است که هیروی موضوع خطر ازبین رفتن مرحله قضا را که مرگ در نظر قطعی ولابدی می نماید در غرق شدن بامواج متلاطم و طوفانی بحر مدنظر گرفته قهرمان را به آن مواجه میسازد ولی بعداً بصورت معجزه آسا ، وی را با تخته پاره بی از حادثه نجات یافته ورهیده مینمایاند و او را در بیشه یی صحیح و سالم بوصول معشوق میرساند ، ولی مرحله قدر را که بایست هیرو در آن مرحله بیخیال از مرگ بوده باشد و در موضوع بی اهمیتی ازبین برود در مفارقت از وصل جانان نویافته انگاشته مثنوی را خاتمه میدهد گویا مفارقت روحی را بالاتر از جدایی تن دانسته ، هجر محبوب را بزرگتر از مرگ همیشگی قبول کرده است . از آنجا که طالب قهرمان داستانرا تصادفاً به دلداری میرساند و مانند اکثر قهرمانان وصل معشوق را بارنج و تعب و تحمل مشقات حاصل نمیکند . گویا گنج بار آوردی قضا بوی میرسد لذا از درد دوری و مفارقت دلدار در مثنوی طالب کمتر احساس نوحه و زاری میشود ، یعنی مفهوم :

« مفت بدست آمده را رایگان از دست دادن و یا جنس ارزان خریده را بی ارزش پنداشتن » را بخوبی هویدا و ظاهر ساخته است .

همچنین باید تذکر داد که قهرمان داستان یا معشوقه اش غالباً از لحاظ دسته بندی اجتماعی و طبقات جامعه و کتله های مردم هر دو از يك دسته اند و در غم و سرور باید نظر به احساس و شعور طبقه خویش مساوی متالم و یا مسرور گردند ؛ در حالیکه در مثنوی طالب این موضوع نیز چندان مراعات نگردیده کمتر طرف اعتناء بوده است و چنین بنظر میرسد که در سرودن آن مودماغ شده هرچه زود تر مثنوی را خاتمه داده است .

تا اینجا آنچه نگاشته شد مختصری بود از احوال طالب آملی .

اینک به نشر مثنوی فضل و قدر موصوف میپردازیم :

(ناتمام)

رسال جامع علوم انسانی

۱/۲ - تاریخ و تمدن ایران - ج ۱ - انتشارات امیرکبیر (۱۳۰۵)
 ۲ - تاریخ و تمدن ایران - ج ۲ - انتشارات امیرکبیر (۱۳۰۵)
 ۳ - تاریخ و تمدن ایران - ج ۳ - انتشارات امیرکبیر (۱۳۰۵)
 ۴ - تاریخ و تمدن ایران - ج ۴ - انتشارات امیرکبیر (۱۳۰۵)
 ۵ - تاریخ و تمدن ایران - ج ۵ - انتشارات امیرکبیر (۱۳۰۵)
 ۶ - تاریخ و تمدن ایران - ج ۶ - انتشارات امیرکبیر (۱۳۰۵)
 ۷ - تاریخ و تمدن ایران - ج ۷ - انتشارات امیرکبیر (۱۳۰۵)
 ۸ - تاریخ و تمدن ایران - ج ۸ - انتشارات امیرکبیر (۱۳۰۵)
 ۹ - تاریخ و تمدن ایران - ج ۹ - انتشارات امیرکبیر (۱۳۰۵)
 ۱۰ - تاریخ و تمدن ایران - ج ۱۰ - انتشارات امیرکبیر (۱۳۰۵)